

متن پرسش

سلام استاد: من راجع به قلب می‌خواستم بگم که توی آن روزها هرچی هست و هر سختی و پوچی که درون من هست همش بازتاب این قلب هست که من دارم. نمیدونم چرا این شکلیه و چرا قلب من که در فصل‌های پاییز و زمستون مخصوصا باید باهام راه بیاد و از بد بینی و بد نگری‌ها آزاد باشه تا بتونم راهم رو برم ولی حالا باهام راه نمیاد. انگار که قرآن این روزها شده داروی پر مصرف من و بهش معتاد هستم. ولی در فلسطین و غزه اون پسر بچه ای که نشسته روی آواره‌ها و خونشون که خراب شده، او آیه رو با اون صوت قشنگ میخونه، انگار اون هست که داره زندگی و قرآن در هر لحظه شده تمام وجودش و هر لحظه میدونه که باید چیکار کنه چون خودش رو گذاشته توی خط مقدم مقاومت و داره برای خودش و بقیه صحنه ی کربلا رو رقم میزنه، داره همونطور که حضرت آقا فرمودند قله رو میزه تا دامنه هم بیاد دستش علم و فناوری به چهار تا مقاله و مقطع نیست بنظرم اگه درست بینم همین جاست که داره فتح میشه. ولی من باید اینجا بمونم و هیچ وقت نمی‌تونم به این درجه ای از قلب دست پیدا کنم چون فی قلوبهم مرضا آمده ام. دلم نمی‌خواد به این صحبت‌ها وقت بگذرونم دلم می‌خواد همین هارو که گفتم برای همیشه داشته باشم. یا علی

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: وقتی انسان متوجه شود راهی بسی بلند و مهم و پر برکت در پیش است و برای حضور و ورود در آن راه باید توشه راه کافی داشت، همت اصلی خود را بر آن می‌گذارد که در اصلاح نفس از یک طرف و نسبت به خدمت به مردم از طرف دیگر، خود را بی‌پروا کند. این‌جا است که قلب، گشوده می‌شود و همت‌های انسان، صورت روحانی و معنوی به خود می‌گیرد. موفق باشید